

چه امیدی ست به فردای درخت

عبدالله محمودپور

«عاقده سراسی»



نشر مهرنوروز

۱۳۹۴

سرشناسه	: عاقد سرابی، عبدالله، ۱۳۲۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: چه امیدیست به فردای درخت/ عبدالله محمودپور (عاقد سرابی).
مشخصات نشر	: تهران : مهر نوروز، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۶۱-۰۹-۵ : ۱۱۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیفا
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ج ۹ / الف / PIR۸۳۵۴
رده بندی دیویی	: ۸۶۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۶۴۱۵۰۰



نشر مهرنوروز

عنوان:	چه امیدیست به فردای درخت
پدیدآور:	عبدالله محمودپور «عاقد سرابی»
طراح جلد:	کامران فریدی
طراحی گرافیک و صفحه آرایی:	ساباگرافیک
چاپ اول:	۱۳۹۴
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۷۲۶۱-۰۹-۵
قیمت:	۱۱۰۰۰ تومان

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

تلفن : ۸۸۵۱۳۹۰۶

دورنگار : ۸۸۵۱۱۸۰۷

www.mehrenorouz.com

info@mehrenorouz.com

فهرست

پیشگفتار..... ۷

غزل‌ها

- در خلوت تنهایی ام نقش جماعت می کشم..... ۱۵
- من از سیاحت دل‌های پاک می‌ایم..... ۱۶
- خوب رویم ناز خوبان می‌خوری..... ۱۷
- گل سایه‌ی عشقت را یک باره مگر از من..... ۱۹
- سبک پروازیم دادی دل غمگین من یلواز..... ۲۰
- تو ای فسانه‌ی زیبا ستاره اندیشم..... ۲۱
- یادت هنوز هم به دلم چنگ می‌زند..... ۲۲
- بر دفتر اگر نام من و یار نویسید..... ۲۳
- من به جز فلسفه‌ی عشق نمی‌دانم هیچ..... ۲۴
- با تیره شبان شبی سرآرید..... ۲۵
- در مذهب مهر جنگ حرام است..... ۲۶
- خاک آتش سوزم ار پروانه‌ای پیدا کند..... ۲۷
- پرسی از یار نشانی، چه سراغی چه نشانی..... ۲۸
- درخت بی بر و بارم اگر به بار نشیند..... ۳۰
- به پای بوس ستاره رسان سلامم را..... ۳۲
- خزان مبر گل من بی بهار می‌مانم..... ۳۳
- خوناب غصه‌های دلم نانوشته ماند..... ۳۴

- ۳۵.....شب پنجره‌ی دیده گشودم که بیایی.....
- ۳۸.....ورق ورق بخوان مرا.....
- ۳۹.....می بینم، می بینم مهتاب رویت را.....
- ۴۰.....در آب روان عکس رخ ماه کشیدی.....
- ۴۲.....آهم به آسمان رود از آه گفتنت.....
- ۴۳.....من لعلِ رخشان می خرم دستی گل افشان می خرم.....
- ۴۵.....آن که بوسید سرت شانه نبود، من بودم.....
- ۴۶.....ای شراب مستیم هستی فزونم باش باز.....
- ۴۷.....ساغر بگیر تا که نگردي خراب خواب.....
- ۴۸.....پیکرت از عطر گل انباشته.....
- ۴۹.....فریبم می دهی دانستم از سوگند دیروزت.....
- ۵۰.....چشمم به خون نشسته در آفتاب من.....
- ۵۱.....خورشید وشم، زلف زین داری تو.....
- ۵۲.....پیچیده دل بر دامن، باور مکن دل کندم.....
- ۵۳.....سپهر سبز امیدم ستاره باران شود.....
- ۵۴.....یار من یاد صبا کن به سلامی، به کلامی.....
- ۵۶.....ز یار خود جدا شده منم.....
- ۵۸.....دل آینه‌ی عشق است زنگار نمی گیرد.....
- ۶۰.....ساقی زیبای من جامت به چند نازت به چند.....
- ۶۱.....گذشت آمد و شدها هنوز در هوسم.....
- ۶۲.....شب عشرت به سر آمد، نه تو آنی، نه من آن.....
- ۶۳.....طفل مهر تو منم، یاد تو گهواره‌ی من.....
- ۶۵.....از دشت هنر ترانه چینم با گل.....
- ۶۷.....فریاد زدی شیوه‌ی دیوانگی ام را.....
- ۶۸.....یک شب ز پشت پنجره مهتاب من بتاب.....
- ۷۰.....من آتشین سپرم تیر آتشین کجاست.....
- ۷۲.....اگر ز چله درآید شراب آینه‌ها.....

- ۷۳..... نمی دانم نشان از دلبری بر یاد می ماند، نمی ماند.....
- ۷۴..... خواب مرداب تن آسا به سرآید، یا نه.....
- ۷۵..... من عاشق پاک توام، خواهی بدان خواهی ندان.....
- ۷۶..... های زخم، هوی زخم، نعره ی مستانه زخم.....
- ۷۸..... خوبم به یاد خاطره ها زنده ام هنوز.....
- ۸۰..... جز مهری عشق مرا کاری نیست.....
- ۸۲..... بسته شد روزنه بی فاصله در خواهم ساخت.....
- ۸۳..... پوپک زیبا و خوش الحان من.....
- ۸۵..... وا از من و وا از دلم زیبا گلم را چیده اند.....
- ۸۶..... غصه بر دست دلم خاری شد.....
- ۸۸..... ای بلبل خوش خوان من، گاهی بخوان گاهی نخوان.....
- ۸۹..... مرا به شیوه ی شیرین عشق آموزی.....
- ۹۰..... من آتش سوزنده ی خود بودم و مردم.....
- ۹۱..... به ساغری دل دیوانه ام صبور کنید.....
- ۹۳..... شب چراغ من ژولیده تن مهتاب است.....
- ۹۴..... به صحرای دلم یاران چرا باران نمی بارد.....
- ۹۵..... یاران مرا از خویشتن دورم کنید دورم کنید.....
- ۹۶..... خورشید پروانید در سایه ی عدالت.....
- ۹۸..... پرواز و آشیانه ی عنقا که دیده است.....
- ۱۰۰..... صبا بر جام دیده می فشاند.....
- ۱۰۲..... گل شکفت و زندگی آغاز کرد.....
- ۱۰۴..... قصد دیدار گلی دارم شب.....
- ۱۰۶..... هزار افسوس از دستم گلم رفت.....
- ۱۰۷..... منت از زمزمه ی یار کشیدن باید.....
- ۱۰۹..... می بری عرق مرا پیش رفیقان تا کی.....
- ۱۱۱..... قطره قطره می چکم همراه اشکم سال و ماه.....
- ۱۱۳..... آنچنان رفته ام از خویش ندانم چه کنم.....

- دلم ز غصه رهانید رستن گل ها..... ۱۱۵
- توان باید، علفزاران به پایان می رسد روزی..... ۱۱۶
- اکنون به شوق روی تو سر می کند دلم..... ۱۱۷
- به جز تو دلبر فرزانه ام کسی است مگر..... ۱۱۹
- رسان به دامنیت ای آفتاب دست مرا..... ۱۲۱
- مستم به شرابم آتشی ریز..... ۱۲۲
- دستی به سما دارم و از باده خرابم..... ۱۲۴
- لب های کویرم، ابر من باش..... ۱۲۶
- چه آیه های شگفتی که از تو می روید..... ۱۲۷
- نگاهت را منوشان، تشنه ام دریایی ام گردان..... ۱۲۸
- مرا لعل لب جانانه سوزاند..... ۱۲۹
- برای بودن با من بهانه می آری..... ۱۳۰
- آتش شدی به فطرت آب آشنای من..... ۱۳۲
- مگذار در دین دایره ی تنگ بمانم..... ۱۳۳
- مانده نگاه شعر من در چشم بر ایهام تو..... ۱۳۴
- در اعتکاف عشقم با من بمان به خلوت..... ۱۳۶
- ای نگاهت گل لب جان آفرین..... ۱۳۸
- ترا به خلوت پروانه می برم با دل..... ۱۳۹
- بگذار آنچه می گذرد با تو بگذرد..... ۱۴۰
- آه از صدای سایه ی دنیا دلم گرفت..... ۱۴۱
- چون آینه شکست دلم در کنار سنگ..... ۱۴۲
- بهار زندگیم را به شاخه آویزم..... ۱۴۴
- از صف خار خسان پاکم کن..... ۱۴۵
- بهار بیان سخن از نوبت خزان نزنید..... ۱۴۶
- رنگین کمان، به عالم رنگین مرا ببر..... ۱۴۸
- شکوه بر آهات برم، ماهم فراموشم کنی..... ۱۴۹
- خیال در خلاء زندگی پریشان ماند..... ۱۵۰

- گل برگ انتظار، خزان می برد ترا..... ۱۵۲
- میلاد نور زر قلم آسمان نوشت..... ۱۵۴
- کاروان سالار من بگسسته ام زنجیرها..... ۱۵۶
- میر ز باغ خزان با شتاب گل ها را..... ۱۵۸
- گل بود و دامن چمن و یار و نازها..... ۱۶۰
- چیست آن نعمت دیروزی پیمان غدیر..... ۱۶۲
- حسین تو صدر سمایی جهان ترا نشناخت..... ۱۶۴
- خانه ی دل ظریف است به طوافش بر خیز..... ۱۶۶
- من شعله نیم، گلشن پروانه پذیرم..... ۱۶۸

چهار مصراع ها

- عید شد بار دیگر ساز بهارانه زخم..... ۱۷۱
- ای گل بهار می طلبد اشتیاق تو..... ۱۷۱
- دردم به روی ماسه نوشتم ولی چه سود..... ۱۷۲
- کجاست خاطره های شکفتن گل ها..... ۱۷۲
- صدا می پیچد از هر سو کنون هنگام خفتن نیست..... ۱۷۳
- نسیم عاطفه از لحن دوستان خیزد..... ۱۷۳
- ماهی سرخ قصه ام افتاده در توفان آب..... ۱۷۴
- نوا چو نغمه ی قانون به ساز می ریزی..... ۱۷۴
- رنگ بی عاطفه گی رنگ فلک..... ۱۷۵
- زیر چتر دلبری یارب نیابم سایه ای..... ۱۷۵
- گر چله نشینم شب یلدا را..... ۱۷۶
- بوی تن بوستان ترا می خواند..... ۱۷۶
- گلخند تر، به صورت غمدیده دیدنی است..... ۱۷۷
- شهد از گل دلربا چشیدن خوب است..... ۱۷۷
- مرور زندگی از خوی آفتابان است..... ۱۷۸
- در وادی عشق تن مداری هرگز..... ۱۷۸

مثنوی

کودکی خوش سخن و رویایی..... ۱۸۱

سپیدها

نامه‌ام روشن نیست..... ۱۸۷

من چه غافل!..... ۱۸۹

نگاهش صحنه گردان..... ۱۹۱

خیره گشتم..... ۱۹۴

در تلاشند همه..... ۱۹۷

زندگی..... ۲۰۰

می‌تپد سینه‌ی گل..... ۲۰۴

www.ketab.ir

پیشگفتار

شراب شعر آمیخته با شعور شاعر در همیشه‌ی زمان جاری است. چه شعرها که نوشته نشدند و ماندند و چه سروده‌ها که نوشته شدند و نماندند. گویی جان و جام قلم آنچنان در سکر کلام ناب مستی نمود که فرصت و جرأت نوشتن نیافت، حتی در اندک لحظه‌های غلیان عشق.

مگر نه اینکه زمزمه‌ی شاعرانه در شاخسار ادب شکوفه می‌آفریند و در رنگ‌آمیزی و چهره‌آرایی به گل‌های زیبا مدد می‌رساند تا گل‌برگ‌های شیفته به آوای سبز و موزون، دل‌رنده، روزگارِ گذران سر آرند. عندلیبان دیده در نغمه می‌شویند تا چالاکی را بیازمایند، نسیم تن به چهره‌ی خیال‌انگیز شاعر می‌ساید تا بلوغ پرواز را از گونه‌های با گل نشسته به عاریت گیرد. شب‌نم، دریا را می‌نوشد تا شاعر شود؛ صحرای صبرانه دست به دامن لطافت می‌برد تا شمیم جویباران را لمس کند.

آدمیان حسی را می‌طلبند که از جنس طراوت پُر باشد، زلال‌تر از بیداری ستارگان، روشن‌تر از نگاه آفتاب، سوزان چون آذر عشق، توفانی‌تر از توفان و جذاب‌تر از شیرین. در سویی، خاکی از جنس بلور هزارستان را عشق می‌ورزد، دانه افشان آشیانه می‌سازد و گاهی تک‌دانه‌های تلخ در انبوه خرمن عواطف غوطه‌ورند، اما نه به تلخی اندوه اطاله‌ی شب دل‌آزار و رنج‌آور.

همه‌ی این سروده‌ها شیدایی شاعر است که او را متبلور و نمایان می‌ساخت، سرودی که یا هرگز نوشته نشد، یا بسیار اندک و اندک از آن که باید.

و اما چه فراوان نوشته‌ها که هرگز شعر نشدند، ماندند، ناپسند و سطحی، نادوام و کوتاه و ناکارآمد برای مدتی حباب‌گونه در جریان رود.

هیچ کدام از آن همه هیچ وقت رود نشد، جرعه‌ای ماند که لبی را تر کند، شرابی نبود که خماری برد و یا چشمه‌ای که عشق زده‌ی عطشناک را سیراب گرداند. تنها واژه در پی واژه بود همچون قطار کاروانان سرگردان بی بار، بی مقصد، غبارآلود و مغشوش، پنهان در پرده‌ی توهم‌های گنگ و دیگر هیچ. مدام لباس هنر پوشیده به تن با نشان شاعری راه بی‌راهه پیمودن و رفتن و رفتن با خیال نقش آفرینی، دریغ، که دچار پوچی می‌گردد.

ابیات همچون جنازه‌ی بی جان، بی مقدار و بی حس افتاده در گذر و یا چون گلشنی به ظاهر زیبا که با کاغذک‌های گل نما تزیینش کرده‌اند تا شاید پرندگان نوحال و تازه‌آموز گلستانش پندارند.

در سمت سویی باز تمجید و تکریم! تکرار هم در همیشه‌ی فریب! زمان در گذر زمان جاری و ماندن و سکون در مرداب تغافل یکدیگر و دیگر سرآمدن و تمام شدن و راه پایان بی برگشت.

حقیقت چیست؟ همان که من می‌دانم! و شعر همان که بر قامت پسند او بریده‌اند! حقیقت شاعر ماندن است (حتی اگر شعری نسروده باشد) و شعر مهرورزی‌های عاشقانه است با دل بی‌عاشق و عشق، زدودن غبار از گل برگ‌های دورمانده از ذهن فراموشکار خودباور که خودخواهی‌اش اقناع غرور کاذبانه‌ی اوست، بدون اینکه چیزی باشد و یا کسی.

بافته‌هایی دارد به نام شعر از هم گسیخته و بسیار نامتناسب، حلقه‌هایی است رها شده در فضا که هیچ یک را در سلسله‌ی ادب جایگاهی نیست، تنها هوادارن سینه‌چاک و ارادتمندان نان و نمکش را بایسته آید و فراوان زیبا. شعر بارش لطافت و زیبایی‌هاست که هنرمندانه به خلوت دل راه یابد و با طراوت و ظرافت سخن، یادمان‌های رنگ‌باخته و خاطرات دور و گذشته را به یاد آرد و شاعر خود با شعر بودنش شور آفریند. خالق می‌گردد که پیش از خلق آثارش، خلاق خودآگاهی خویش باشد. نقاشی که قبل از تزیین دیوانش باور درونش را تهذیب کند؛ آینه‌وار نمود و نمای نیکی‌ها باشد و آرامش آرامی دل‌ها خدایا! این چنینمان خواه